

می بارید (و) برف به شدت می آمد، سرد هم بود. از آن راهی که در وقت آمدن آمدیم نرفته از یک راه دیگری که در واقع تا «شهرک» میان بُر است رانده، آمدیم به دِه «قراجه»^۱ (این ده) به قدر یکصد خانوار جمعیت دارد و خرده مالک است. اینجاها قالی بافی هم می کنند. گِل به قدری بود که به زحمت می آمدیم. اگر این کولاک در زمستان بود یک نفر از همراهان جان سلامت به در نمی بردند. باری هوا خوب شد، آمدیم تا به ده «شهرک». در یک خانه ای نهار حاضر کرده بودند سردار نصرت از دشمنی که با سالار عشایر دارند، آن جا که سالار بود او نیامد، مجبور (شدم) که یک خانه دیگری مرتب کرده، سردار نصرت (و) صمد خان را با علاءالسلطان فرستادیم در یک حیاط دیگری. والاحضرت احضار فرموده، بعضی دستورها برای ورود به شهر تبریز (دادند) که با لباس رسمی خواهد بود.

چهارشنبه ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۲

خودمان سوار شده، سردار نصرت و صمصام را هم سوار کرده رانندیم. یک راه دیگر گفتند هست که به قدر یک فرسخ نزدیک تر است و راهش بهتر است ولی منوط بر این که بایست از رودخانه آجی بگذرد، رودخانه هم خیلی آب دارد، این رودخانه فرو هم می رود. به هر طور بود دلی به دریا زده به آب زدیم ولی هنوز برفها آب نشده است (و) از رودخانه می شود گذشت ولی باز آب خیلی بود تا زیر شکم اسب آب بود (و) الحمدلله به خوبی گذشت پنجاه نفر سوار قزاق و ده نفر سوار کشیکخانه همراه من بود. سرگردنه (به) امیر نویان که از راه معمول آمده بود ملحق شده صحبت کنان آمدیم تا پائین. اول باغات «بارنج»^۲ یک چادر بزرگ برای والاحضرت زده بودند که در

۱- قراجه: دهی از دهستان بدوستان بخش هریس

۲- بارنج: دهی از دهستان مهرانرود بخش بستان آباد تبریز

این جا صرف نهار بفرمایند و تغییر لباس بدهند و بعد ورود به شهر بفرمایند. یک چادر هم برای امیر نوین زده بودند، یک چادر هم اجزای مالیه (و) تجار و غیره زده بودند. باری رانده رو به شهر، جمعیت زیادی از اعیان و اشراف، در کالسکه و درشکه نشسته به استقبال می آمدند. جمعیت زیادی هم از اهل شهر و کسبه و غیره برای تماشا (و) استقبال می آمدند. (در) دو سه نقطه هم طاق نصرت بسته بودند. در «باغ میشه» هم شرف الدوله در جلو خانه اش آئین بسته بود، اغلب مردم هم درب خانه هایشان آئین بسته بودند.

باری یک درشکه پیدا کرده، سوار شده، با سردار نصرت و صمصام نظام، قزاق ها هم عقب و جلو ما بودند. آمده از در حرم خانه وارد عالی قاپو شده، جلو اطاق من را کاغذ کردند، میز شیرینی و چائی هم گذاشته بودند. سردار نصرت و صمصام نظام را بردم، بالاخانه گذارده اطراف پشت بام ها قزاق و قراول گذارده، خیلی مواظبت کرده، ترتیبات را داده بعد آمدم خانه. حضرت معزز الملوک، ایران جون، عزیزجون، امیر علی اصغر خان الحمد لله سلامت و خوب بودند.

سوار درشکه شده آمدم بارنج شرفیابی حاصل کرده، صرف نهار هم فرموده بودند. با هر کسی به فراخور حالش اظهار مرحمت فرمودند. بعد من هم لباس رسمی پوشیده، امیر نوین شرفیاب شد. از طرف قنسول ها یدک و مترجم هایشان آمده بودند استقبال. قنسول روس هم بیست نفر قزاق برای استقبال فرستاده بود.

باری والا حضرت بیرون تشریف آوردند. امیر نوین، شاهزاده امامقلی میرزا، محمدولی میرزا، اعلم الملک، معزالدوله، سایر رؤسای سرکاری با لباس رسمی در رکاب بودند، من هم جلو افتاده بودم جلو من هم سردار سطوت و امیر آخور و حاجب السلطان بودند، جلو آن ها هم آجودان ها، صاحب منصب ها، گارد قزاق و یدک ها بودند.

باری عقب و الاحضرت امیرنویان، (با) قدری فاصله شاهزاده امامقلی میرزا، محمد ولی میرزا، بعد سایر رؤسا، بعد عمله جات، بعد از قدری فاصله بیرق کشیکخانه. سالار عشایر با سوار کشیکخانه مرتباً می آمدند. اول به چادر کارگزاری رسیده، شریف الدوله با تمام اجزای کارگزاری با لباس تمام رسمی ایستاده بودند. و الاحضرت تشریف آوردند جلو چادر (و) اظهار مرحمت نسبت به شریف الدوله (فرموده) از حسن خدماتی که در این یک ماه نموده بود فرمودند. بعد آمدند جلو چادر مالیه، معدل الدوله با لباس رسمی با تمام اجزای اداره مالیه ایستاده بودند. بعد آمدند به چادر اجزای عدلیه بعد چادر تجار و به هر کدام موافق به شئوناتشان اظهار مرحمت فرمودند. بعد نظام ایستاده بود (و) قزاق خانه و توپخانه، افواج سوار، ژاندارم، یساول قزاق و... از تمام نظامی ها احوالپرسی می فرمودند، آن ها هم هورا می کشیدند (و) احترامات نظامی را به جا می آوردند. اغلب اعیان (و) اشراف با لباس رسمی بودند (و) موسیو «ملی نور» رئیس گمرک (و) اجزای گمرک خانه بودند.

باری مردم هم اظهار خوشوقتی (و) زنده باد (و) دعا می کردند. جمعیت هم زیاد بود. شاگردهای مدرسه ها تمام جلو آمده بودند شاگردهای مدرسه دولتی یک شعری هم برای تبریک ورود و الاحضرت گفته بودند (و) به یک آهنگ خوشی می خواندند. نزدیک پل «قاری کرپی» شاگردهای مدرسه ارمنه ایستاده بودند (و) موزیک خودشان را هم می زدند. مدرسه دخترها هم آمده بودند (و) ارکستر ارمنه را می زدند. جمعیت هم خیلی بود. روی پشت بام ها، توی معبرها. همین طور در کمال شکوه به سلامتی وارد میدان توپخانه (شدند)، نقاره خانه هم می زدند، توی میدان هم جمعیت زیادی بود. وارد عمارت عالی قاپو شدند، مجدالملک، شریف الدوله، معدل الدوله، محمد ولی میرزا (و) سایر اعیان (و) اشراف (و) رجال آذربایجان جلو آمده بودند و در جلوی در عالی قاپو ایستاده بودند موکب و الاحضرت که وارد عمارت شد یک دسته موزیک هم توی باغ ایستاده

بود (و) موزیک می زدند. دو تیر توپ هم در موقع ورود در عمارت شلیک شد. بعد تشریف فرمای اطاق بزرگ شدند، رؤسای دوائر دولتی، رؤسای ادارات سرکاری، اعیان و اشراف، رجال آذربایجان، اغلب از طبقات درجه اول ادارات دولتی، آمده توی اطاق ایستاده بودند. والا حضرت نطقی فرموده، اول این که شکرانه خدا را به جای آورده که به سلامتی وارد و صفحات قرچه داغ را امن کرده، بعد از حسن خدمات امیرنویان پیشکار کل و بعد از مجد الملک که در غیاب والا حضرت همه روزه در دربار می آمد (و) خوب می خورد و می خوابید بعد از شریف الدوله (که) در ای مدت غیبت والا حضرت و امیرنویان در واقع نایب الایاله بوده است (و) خوب خدمات کرده است، (ابراز رضایت کردند). همین طور از سایر روسای دولتی احوالپرسی فرمودند (و) بعد همه مرخص شده رفتند.

پنجشنبه ۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴

امروزه به واسطه خستگی دیروز (و) به یک روایت که وفات حضرت فاطمه (ع) است، تعطیل شد، سلام و روز رسمی نبود ولی باز از صبح الی ظهر مشغول پذیرائی بودم. عصری هم حضور والا حضرت شرفیاب شده، بعد تشریف بردند حمام. شب را هم برای تشریف فرمائی (ورود) آتش بازی کردند. عصری هم قنسول ها با لباس رسمی آمدند حضور، شریف الدوله و من هم لباس رسمی پوشیده بودیم. قنسول روس نیست، مدتی است رفته است به طرف تفلیس و هنوز نیامده است ولی سایر اجزای قنسولگری بودند.

جمعه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۴

دعاهای جمعه را خوانده، لباس رسمی پوشیده، باز مشغول پذیرائی بودم تا موقع سلام (که) رفتم حضور والا حضرت. لباس رسمی شان را پوشیده بعد تشریف آوردند

بیرون. تمام رؤسای اداره جات دولتی و سرکاری، رجال (و) اعیان (و) اشراف تبریز بلکه آذربایجان جمع بودند.

به رسم معمول سلام منعقد شد، امیرنویان پیشکار کل، شریف الدوله و سایرین پای ایوان ایستاده بودند. معدل الدوله مخاطب بود. نطقی فرمودند (و) رسومات سلام به جای آمد. بعد دفیله شد، بعد به صاحب منصب‌ها عیدی مرحمت شد، بعد به شاگردهای مدرسه. باز همان آهنگ را بچه‌ها خواندند باری بعد به رجال آذربایجان عیدی مرحمت فرمودند. بعد تشریف فرمای اندرون شدند من هم آمدم منزل. از رشت هم برای سردار سطوت تلگراف آمده که امیر بهادر جنگ که مدتی است احضار به طهران شده است، وارد رشت شد است. خیلی خوشحال بود.

شنبه ۵ جمادی الثانی ۱۳۳۴

مجدالملک از دیروز تا به حال اظهار کسالت می‌کند، دیروز هم در موقع سلام حاضر نبود، گویا خیال کناره‌جوئی را می‌کند امروز را هم به جائی سوار نشده در منزل بودم، عصری هم «ملی نور» رئیس گمرک آمده. یک سنجاق لعل خوبی هم سرکار معززالملوک برای والاحضرت منزل مبارک باد تقدیم کرده بود، خودشان هم رفته بودند حضور، یک ساعت از شب رفته مراجعت فرمودند.

یکشنبه ۶ جمادی الثانی ۱۳۳۴

قدری در کشیک‌خانه بودم، بعد سوار شده دو سه چادر را بازدید کردم. تمام روز را در حضور شرفیاب بودم.

امشب را منزل سردار سطوت مهمان هستیم. مهمانی برای ورود امیر بهادر جنگ بود یعنی ولیمه او بود. ساز و آواز هم داشتیم شام خوبی هم سر میز صرف شد ولی

آخرش خوش نگذشت برای این که معتضد السلطنه مست کرده بود (و) نسبت به روس ها فحش داد، ناظم الداله به حمایت روس ها برآمده بنا کرد به معتضد السلطنه فحش پدر دادن (و) مجلس بهم خورد. شریف الدوله هم نطق مفصلی به سلامتی امیربهادر جنگ کرده (و) به سلامتی او خورده شد. معتضد السلطنه را هر طوری بود ساکت کرده روانه اش کرد (یم).

دوشنبه ۷ جمادی الثانی ۱۳۳۴

معتضد السلطنه همین روزها در خیال حرکت به طهران است، برای این که حرکت دیشبش را به قنصل راپرت داده، اثر خوبی نکرده، به شوخی هم، (به) شریف الدوله (و) معدل الدوله و این ها، بد گفته، آن ها هم حضور والاحضرت زبان شکایت باز کرده بودند. باری او هم مشغول تسویه کارهایش شده که همین روزها حرکت بکند. باری با محمد ولی میرزا رفتیم منزل مجد الملک که از او احوالپرسی بکنیم در ضمن جهت کناره جوئی او را بفهمیم و در صدد اصلاحش برآئیم، رفتیم ما را نپذیرفت، مراجعت کردیم.

عصری مجد الملک کاغذ (ی) به من نوشته، عریضه ای هم به حضور والاحضرت (و در) ضمن استدعای مرخصی و استعفا از کار کرده بود. از یک طرف هم امروز عصری، حاجی ناظم العداله، آدم هایش با (آدم های) منصور السلطنه دعوا کرده بودند. خداداد خان رئیس شکارچی ها با خود ناظم العداله دعوایشان شده بود (و) مفسده ای منصور السلطنه بر پا کرده بود. والاحضرت متغیر شده بودند، من را احضار فرمودند که بروم ناظم العداله (را) بیآورم کشیکخانه (و) او را حبس بکنم. گفتند منزل امیرنویان است. سوار شده رفتم منزل امیرنویان، ناظم العداله آنجا بود، بعد تفصیلات را گفته، امیرنویان گفت چه عیبی دارد ناظم العداله (را) ببر، سوار شده با او آمدم به در خانه.

ناظم‌العداله را در اطاق خودم گذارده آمدم دیدم والا حضرت خیلی متغیر هستند، چوب و فلک هم حاضر است. نسبت به من هم متغیر بودند که چرا قدری دیر آمده‌ام. دیدم اگر بخوایم ناظم‌العداله را بیرم حضور مورد بی‌مرحمتی خواهد شد. قدری در منزل خودم او را نگاه داشتم تا رفع تغیر شد. بعد آمدم عرض کردم که از چوبش بگذرید، (والا حضرت) گذشته احضارش فرمودند. تغیر زیادی کردند (و) او را معزول کردند. بعد امر فرمودند آوردندش در کشیک خانه، آدم‌های منصورالسلطنه را هم آوردند. فی‌الجمله استنطاقی کرده بعد چون ناظم‌العداله را از منزل امیرنویان آورده بودند، دوباره او را فرستادند منزل امیرنویان که اصلاح بکنند. شب را هم در حضور بودم والا حضرت هم بی‌نهایت متغیر بودند. بهر نحوی بود رفع کسالتشان شد.

سه‌شنبه ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۲

مجدالملک امروز رسماً استعفا کرده است از ریاست دربار خانه. تلگراف به طهران شد، از طهران هم جواب آمده که استعفای ایشان قبول شده (است) باری تمام روز را در حضور و گاهی در منزل بودم. شب را هم والا حضرت تشریف فرمای منزل ما شدند و شام را هم در آنجا میل فرمودند.

چهارشنبه ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۲

امروز شاهزاده معتضدالسلطنه رو به طهران حرکت کرده (و) از راه معمول (رفته است).

جمعه ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۲

امروز در باغ امیرنویان مهمان هستیم. والا حضرت هم میل به سواری فرمودند.

باری نزدیک ظهر و الاحضرت اقدس سوار شده، اول سوار اسب شده بعد سوار کالسکه شده، چون هنوز قزاق‌ها حاضر نبودند در جلو کالسکه جمعیت کم‌تر بود. باری نزدیک پستخانه از بازار که بیرون (آمدیم)، حاجی اسماعیل امیرنویان سرابی که تحت‌الحمايه روس است و خیلی طرف میل آن‌هاست با دوازده نفر سوار آمد، جلودارهای جلو کالسکه به او گفتند بایست، نایستاد تا رسیدند به سردار سطوت و امیر آخور. چهار سوار جفت جفت جلوش انداخته بود، به قدر ده سوار هم عقب سرش انداخته بود. امیر آخور و سردار سطوت گفتند بایست، بایست اعتنا نکرد. اول هم جلودارها به او گفته بودند که بایست، اعتنا نکرده بود. همین‌طور در کمال تبخّر آمد تا رسید به دم کالسکه و الاحضرت، من آمدم محاذی دم در کالسکه که هم از حاجی اسماعیل خان جلوگیری بکنم و هم حائل بشوم که و الاحضرت او را نبینند. ولی معلوم شد که و الاحضرت از اول ملتفت هستند، بعد و الاحضرت امر فرمودند کالسکه را نگاه داشته او را که به آن جسارت دیدند که هیچ اعتنا نمی‌کند، کالسکه را نگاه داشته در کالسکه را باز فرموده، آمدند روی پله کالسکه ایستادند (و) فرمودند بایست. یک نفر پیاده جلو اسب او را گرفته ایستاد، و الاحضرت تغیر فرمودند (که): می‌خواهی بگیرمت پدرت را در بی‌آورم. چون او این ترتیب را دید از اسب هم پیاده نشد (و) به ترکی گفت چه کرده‌ام؟ و الاحضرت مجدداً متغیر شدند (و) فرمودند بگیریدش! من دیدم سوارهای او از عقب تفنگ‌هایشان را درآورده فشنگ گذاردند، از عقب سر هم سالار عشایر و سالار ارشد تفنگ‌هایشان را فشنگ گذاردند، من دیدم کار دارد صورت دیگری پیدا می‌کند (و) دور نیست مفسده‌ای پیداشود. فوراً جلو آمده عرض کردم، این مرد که قابل نیست، تشریف فرما بشوید. و الاحضرت را سوار کرده، کالسکه را رانده، برای این که از عقب سر زد و خوردی نشود، ایستاده سوارهای کشیکخانه را رد کرده، حاجی اسماعیل خان

را هم رد کرده، والا حضرت هم تشریف فرمای باغ ساعدالسلطنه شدند. دم در کالسه که به من امر فرمودند که بروم تفصیل را به امیرنویان بگویم و به قنسولگری چگونگی را بگویند (و) جداً تنبیهش را از قنسول بخواهند. رو به باغ امیرنویان آمده وقتی که رسیدم دیدم جمعی جمع هستند و مشغول عیش خودشان هستند مجلس عیش بر هم خورد، امیرنویان و شریف الدوله و سایرین متغیر شده فوراً به قنسولگری تلفن کرده، ژنرال قنسول «بلایف» در تفلیس است، «تماتیف» در واقع کفیل قنسولگری است. او فوراً حاجی اسماعیل خان را حبس کرده، خود «تیماتیف» هم عصری قرار شد بیاید به کارگزاری (که) در این باب مذاکره بشود، والا حضرت هم سخت ایستادگی کرده که اگر او نیامد (و) تنبیه نشود من شهر را تخلیه کرده خواهم رفت. منصورالسلطنه را هم عقب سر من امر فرمودند که بیاید به امیرنویان بگوید که اگر حاجی اسماعیل خان را نیآورند (و) تنبیه نکنند من سوار خواسته‌ام بفرستم که او را دستگیر بکنند. باری امیرنویان پیغام داده که صبر بفرمائید تا عزیزالسلطان شرفیاب بشود (و) مطالب را به عرض برساند، بعد مختارید. باری نهار با دست پاچگی صرف شد. شرفیاب شده، والا حضرت را از آن خیال منصرف کرده، بعد تشریف فرمای عالی قاپو شدند. امیرنویان شرفیاب شده، بعضی تلگرافات لازمه به طهران و به جانشین قفقاز شد، بعد شریف الدوله با «تماتیف» کفیل قنسول روس آمده، شرفیاب شده حاجی اسماعیل خان را هم با سوارهایش خلع اسلحه کرده، خودش را هم حبس کردند.

شنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۴

امروز را هم تمامش را در منزل و حضور شرفیاب بودم، به جایی نرفته مشغول مذاکرات (بودم). حاجی اسماعیل خان را هم در قنسولخانه حبس کردند. جواب جانشین قفقاز هم آمده، خیلی اظهار تأسف کرده بود از این حرکت که او کرده بود و در



امیربھادر جنگ ہم (از روسیہ) وارد طهران شدہ و حضور ہمایونی شرفیاب
شدہ و لقب سپہبد اعظمی ہم مرحمت شدہ است.

جواب گفته بود که دستور لازمه به «بلایف» و به ژنرال قنسول داده شد (و) همین دو روزه حرکت خواهد کرد. می آید به تبریز (و) اقدامات لازمه را خواهد کرد. از تهران هم خبر رسید که در سفارت مشغول مذاکرات هستند. در طهران گویا غیر از این شهرت پیدا کرده بوده است که تیر و تفنگ هم (در) کرده اند. این بود که (اغلب) تلگرافات کرده بودند (و) جویای سلامت والاحضرت و اغلب همقطارها شده بودند.

باری اخباراتی که از طهران رسیده از این قرار است: معتمدالدوله حاکم عراق شده خیلی مقتدر (و) با روس ها هم کمال دوستی را دارد. عمیدالملک هم حاکم کاشان، سیفالدوله حکومت ثلاث، شاهزاده مؤیدالسلطنه حاکم قم شد، اصفهان را هم روس ها تصرف کرده، و (در) شیراز هم یک دسته ژاندارمری مطیع دولت یک دسته متمرّد را خلع سلاح کرده است. روس ها هم از طرف کرمانشاهان وارد خاک عثمانی شده (اند). منتصرالدوله و ملکزاده پسر ملک المتکلمین را در آباده دستگیر کرده اند (و) منتصرالدوله و ملکزاده را تیرباران کرده اند. ای کشته که را راکشتی...!

باری سردار منصور بهرام میرزا پسر حضرت اقدس ظل السلطان، از لندن از بندر گاله می رفته فرانسه، کشتی اش به مین خورده، غرق شده، و مرحوم شده. باری دیگر از اخبارات تازه: موجب حضرت اقدس و ظل السلطنه را که مجلس عالی قطع کرده بود دولت برقرار کرده است. سلطان محمد میرزا امیر اکرم رئیس پرسنل وزارت داخله شده است. اعزازالسلطنه بناست وارد اداره قزاق خانه (بشود). از حقوقات ادارات دولتی به قدر چهار پنج کرور کم کرده اند سپهسالار اعظم هم وکلای مجلس را خواسته است و گفته است دولت پول ندارد که پول به شما بدهد (و) در واقع جوابشان کرده است، رکن الدوله هم (که حکومت) لرستان و عربستان را به او مدتی است داده اند، این روزها حرکت خواهد کرد.

یکشنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴

رفتم منزل مجدالملک، مشغول تهیه حرکت کردن است. باروبنه خودش را از راه معمولی فرستاده است ولی خودش از راه روسیه خواهد رفت.

دوشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۴

امروز از صبح سوار شده تشریف فرمای حکم آباد شدند. نهار گرم هم آنجا حاضر کرده بودند. در یک باغ بسیار باصفائی چادر برای والاحضرت زده بودند. مدتی در حضور بودیم. صحبت از هر قبیل بود، بعد از نهار هوا ابر شد، باران شدیدی بارید (و) آسمان هم صداهاى زیادى مى کرد قدرى بازى کرده بعد رفتم شرفیاب شدم. قدرى که هوا تخفیف پیدا کرد والاحضرت سوار شده به امب. قدرى که از حکم آباد دور شدیم از طرف بالای شهر طرف باغ امیرنویان آمدیم منزل. موزیک هم می زدند. من نماز خوانده در حضور شرفیاب بودم، بعد والاحضرت تشریف فرمای اندرون شدند.

بسم الله الرحمن الرحيم

سال لوی نیل جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴ - ۳۰ حمل

این پنجمین روزنامه سفرنامه سفر تبریز من است که نوشته می شود. به خواست خداوند قادر متعال انشاءالله تعالی به خوشی چیزهای خوب نوشته خواهد شد.

سه شنبه ۱۵ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول اغلب از رؤسا، صبح آمدند اینجا، بعد والا حضرت بیرون تشریف آورده، شرفیاب شدم، امیرنویان. شریف الدوله هم بودند. عصری هم والا حضرت سوار شده تشریف فرمای لیل آباد شدند. شب را هم در حضور شرفیاب بودم تا موقع کشیک.

چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

باز هم به رسم معمول جمعی صبح اینجا بودند. بعد والا حضرت بیرون تشریف فرما شدند، شرفیاب بودیم. تا عصری مشغول کار و کاغذخوانی بودند. تمام روز را در حضور بودم.

اخبارات تازه اینست که: امیربهادر جنگ هم وارد طهران شده، حضور همایونی هم شرفیاب شده، لقب سپهدار اعظمی هم مرحمت شده است.

پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

مجدالملک آمد با پسرهایش، حشمت خلوت داودخان (و) میرزا اسماعیل خان، مرخصی حاصل کرد که فردا از راه روسیه بروند به طهران. قدری با مجدالملک فرمایشات و صحبت فرموده، بعد پای مبارک را بوسیده مرخص شدند.

جمعه ۱۸ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

صبح زود آدم‌ها را فرستادم منزل مجدالملک. چائی و قلیان (و) تشریفات برای اشخاصی که خواهند آمد مشایعت مجدالملک، حاضر کرده بودند. من هم دعاهایم را خوانده بعد رفتم منزل مجدالملک. تمام رؤسای اداره سرکاری و غیره (و)

پیشخدمت‌ها (و) اغلب اعیان آمدند، بعد هم امیرنویان آمده قدری نشسته خداحافظی کرد (و) رفت. به قدر دو ساعتی مشغول پذیرائی بودیم. بعد کالسکه حاضر کردند (و) من برای مشایعت با مجدالملک در یک کالسکه نشسته، اغلب از رؤسای سوار اسب و درشکه شده برای مشایعت آمدند. در بین راه اظهار پشیمانی می‌کرد از این استعفائی که کرده بود و می‌گفت من گول معتصم الملک و مکرم الدوله و نصرت الملک را خوردم. رفتیم تا «شام غازان» که محل راه آهن است. آنجا چادر زیادی زده بودند از برای قهوه‌خانه، در واقع گار ماشین آنجا خواهد بود. تا به شهر دور است، تقریباً یک فرسنگ راه است، چادرهای زیادی زده‌اند آنجا، صندلی و میزها و نیکمته‌های چوبی گذارده‌اند قهوه‌خانه‌ها (و) در واقع رستوران‌ها درست کرده‌اند، واگون زیادی هم ایستاده است اما تمام بارکش است (و) لکوموتیوهای خوب دارد. سرکار مغزالملوک (و) نورالسلطنه هم برای مشایعت زن مجدالملک آمده بودند یکی از این چادرها را پرده‌هایش را انداخته بودند (و) برای حضرات مرتب کرده بودند. از قراری که می‌گویند گار را در همین جا خواهند ساخت ولی به یک روایت گار را نزدیک تر (به) شهر خواهند برد ولی چون شهر مرتفع است اگر بخواهند نزدیک به شهر ببرند خرجش زیاد می‌شود. باری اول گفتند یک ساعت دیگر ترن حرکت خواهد کرد، بعد گفتند دو ساعت دیگر. باری در یکی از این چادرها نشسته، جمعی هم بودند محمد ولی میرزا، معزالدوله، منصورالسلطنه که عیالش هم خواهر عیال مجدالملک است می‌رود. بعد موقع ظهر شد از سایر همقطارها عذر خواسته با مجدالملک وداع کرده رفتند (و) دیگر کسی نماند الا من. نان و تخم مرغی آورده صرف شد تا یک ساعت و نیم بعد از ظهر من آنجا بودم. یک واگون که نسبتاً بهتر بود برای مجدالملک معین کرده بودند. حضرات را آورده توی واگون نشانده، خداحافظی کرده، با خودش و پسرهایش روبوسی کرده، سوار کالسکه شده، حرکت کرده آمدم رو به شهر. باری آمدم خانه، والا حضرت در

حیاط خلوت بودند عصری بیرون تشریف آورده در حضور بودیم. شب را هم تشریف فرمای خانه ما شدند (و) تا ساعت شش تشریف داشتند.

شنبه ۱۹ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۲

صبح والا حضرت بیرون تشریف فرما شدند، عصر هم سوار شده، تفرجی فرموده مراجعت کردند، موزیک می زدند، شب را هم به رسم معمول در حضور بودم.

یکشنبه ۲۰ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۲

به رسم معمول والا حضرت بیرون تشریف آورده امیرنویان و سایر رؤسای اداره جات دولتی سرکاری به حضور مشرف بودند موزیک هم می زدند تا مغرب بعد والا حضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

دوشنبه ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۲

امروز چون دوشنبه بود خلوت تر بود ولی امیرنویان آمده بود به حضور. حیاط های مجد الملک را قرار بر این شده است که برای پیشکاری کل مرتب بکنند، یعنی پیشکار کل آنجا بنشینند. باری والا حضرت بیرون تشریف آورده شرفیابی حاصل کردم، تا موقع نهار و بعد از نهار مشغول کار بودند. حاجی اسماعیل خان سرابی را هم آوردند به کارگزاری (و) تبعیدش کردند، تمام امتیازهای دولتی را از (او) گرفته (او را) بردند، که تا والا حضرت اجازه ندهند حق آمدن به خاک ایران را نداشته باشد. باری عصر هم والا حضرت تشریف فرمای خانه ثقة الاسلام شدند.

سه شنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۲

امیرنویان (و) جمعی از رؤسای درباری و دولتی بودند، اخبارات تازه نبود (و)

مشغول کار بودند. مکرم الدوله هم امروز آمده مرخص شد که برود به طهران

چهارشنبه ۲۳ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

والاحضرت بیرون تشریف آورده، شرفیابی حاصل کرده، امیرنویان هم آمده شرفیاب شده، مشغول کار شدند، عصری هم سوار شده در رکاب رفتیم به همان باغ لیل آباد.

پنجشنبه ۲۴ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز امیرنویان رفت (و) در عمارت مجدالملک (نشست). حیاط بیرونی اش (را) هم اداره قشونی کرده اند. عصر هم والاحضرت سوار شده تشریف بردند خانه سید المحققین پسر مرحوم نظام العلماء.

شب را هم در تاتر دعوت کرده بودند. یک ساعت از شب گذشته تشریف فرمای تاتر شدند. امیرنویان، شریف الدوله (و) قنصولها بودند. والاحضرت دو پرده بیشتر تماشا نمودند. تازه از تفلیس آمده (اند)، بازی های خوب در آوردند. معتصم الملک ام الفساد هم امروز گورش را پدر... گم کرده رفت به طهران از راه روسیه.

جمعه ۲۵ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز جمعه بود (و) کسی در حضور نبود. باری تمام روز را در حضور شرفیاب بودم عصر هم سوار نشده تشریف فرمای حمام شده، شب را هم بر حسب معمول شرفیاب شدم.

شنبه ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان، جمعی بودند: نصرت الملک، بصیرالسلطنه، معذل الدوله

(و) مکرم الملک که رسماً (بعد از) مراجعت از سفر «قراچه داغ» معاون امیر نویان شده است. امیر نویان شرفیاب شده بعد مشغول کار شدند. میرزا ابوالقاسم خان هم رسماً رئیس بیوتات شده است.

یکشنبه ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

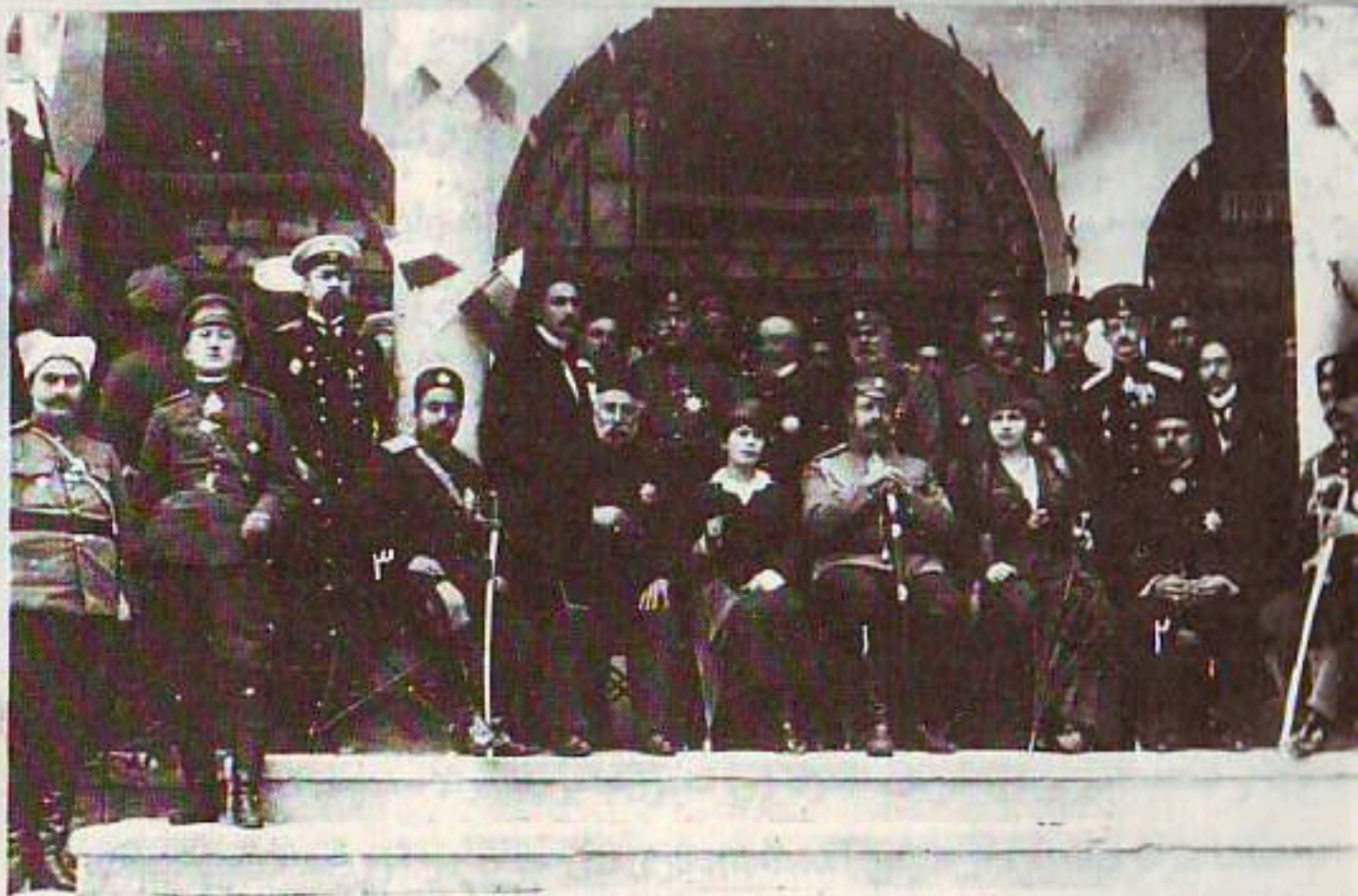
رفتم منزل امیر نویان بعد آمدن توی باغ، والا حضرت اقدس هم به رسم معمول بیرون تشریف آورده، تمام رؤسای دوائر دولتی و سرکاری بودند، (و) مشغول کار بودند. عصری سوار شده، به همان باغ «لیل آباد» تشریف بردند شب را هم در منزل ما بودند.

دوشنبه ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز هم به همان رسم معمول گذشت، والا حضرت بیرون تشریف داشته، مشغول کار بودند تا عصر، امروز هم سوار نشده حتماً تشریف بردند.

سه شنبه ۲۹ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۴

امروز والا حضرت زودتر بیرون تشریف آورده برای تهیه (استقبال) معاون لشگری جانشین قفقاز که روز شنبه ۳ شهر رجب خواهد آمد و افتتاح راه آهن در آن روز خواهد شد. امیر نویان، شریف الدوله، محمد ولی (میرزا) در حضور بودند (و) ترتیب کارها را می دادند. نظم الممالک همشیره زاده حاجی نظام الدوله (که) رفته بود در تفلیس بعضی اشیاء (و) اسباب و مشروب بخرد، اسبابها را آورده بود. یک میز سی و شش نفره با صندلیها و کارد و چنگال آورده بود (که) از نظر مبارک گذشت. بعد عصر قنسول رفت منزل امیر نویان برای ترتیب دادن تشریفات معاون. باری شب را هم تشریف فرمای خانه ما شدند (و) تا ساعت شش آنجا بوده بعد تشریف فرمای عمارت خودشان شدند.



۱- گراندوک جانشین امیراتور و حکمران قفقاز، ۲- شریف الدوله نماینده وزارت خارجه،

۳- سردار غلامعلی خان عزیزالسلطان

چهارشنبه سلخ جمادی الثانی سنه ۱۳۳۲

والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) مشغول کار بودند. علاوه بر کارهای دیگر (مشغول) کارهای مهمانی و پذیرائی معاون نظام (گراندوکت) بودند. امیرنویان (و) شریف الدوله هم شرفیاب بودند. محمد ولی میرزا هم کارهای مهمانی به او محول شده (بود) و مشغول کار بود. امشب را هم قنسول فرانسه «موسیو نیکلای» بازنش در حضور والاحضرت مهمان بودند چون که قنسول فرانسه خواهد رفت به تفلیس و قنسول آنجا خواهد بود.

پنجشنبه غره شهر رجب سنه ۱۳۳۴

نصرت الملک آمده، شرفیاب شد، مرخص شد و رفت مبلغ چهارصد تومان هم به او انعام مرحمت شد. باری متصل من و محمد ولی میرزا مشغول کار بودیم. مکرم الملک (با) هشتاد نفر قزاق (و) چند نفر صاحب منصب، امروز صبح با قنسول رفتند به جلنا برای استقبال. عصری هم مجیدالدوله پیشخدمت اعلیحضرت که از طهران آمده است برای بعضی (از) کارهای شخصی خودش (شرفیاب شد)، در ضمن ما در اعلم الملک و حشمت السلطنه را هم آورده که ما در زن خودش می شود. عیال اعلم الملک را هم آورده ولی هنوز عروسی نکرده است. عقدش را در طهران کرده اند، عروسی را هم بعدها خواهند کرد.

باری والاحضرت تا یک ساعت از شب گذشته بیرون تشریف داشته، مشغول کار بودند. بناها مشغول کار تعمیرات بودند. اطاقها را فرش و مزین می کردند (و) قالیچه به در و دیوارهای کوبیدند. صرف شام کرده قدری استراحت کرده، در موقع کشیک حاضر شدم.

جمعه ۲ شهر رجب سنه ۱۳۳۲

عمارت بزرگ را دورش را قالی کوبیده بودند (و) اطاقش را فرش می کردند. خود والا حضرت هم تشریف آورده، دستور می دادند (و) کار می کردند تا وقت نهار. برای این که مردم راحت مشغول کار باشند والا حضرت تشریف بردند خانه ما نهار را آنجا صرف کردند.

تلگرافی از مکرم الملک رسید که معاون جانشین با ژنرال ها وارد سرحد جلفا شده اند. از طرف والا حضرت امیرنویان تبریک و خوش آمد گفتند. باری دو ساعت به غروب والا حضرت هم تشریف آورده تماشای میز را فرمودند.

شنبه ۳ شهر رجب سنه ۱۳۳۲

امروز روز افتتاح رسمی راه آهن (و) ورود معاون جانشین نیکلای^۱ است. دیشب بنا بود در ساعت هفت بعد از نصف شب که تقریباً نیم از دسته گذشته باشد، ورود بکند (و) راه آهن افتتاح بشود.

والا حضرت هم صبح زود برخاستند، مشغول لباس پوشیدن شدند، من هم لباس تمام رسمی پوشیده، سرکرده های کشیک خانه، سالار عشایر، سالار همایون، سالار ارشد، صمصام السلطان، شاهزاده علاء السلطان، علاء السلطان سرابی، شجاع لشگر جریانلو، شجاع الممالک کلیری، نصرت خان حسننگلو، احمد پاشا خان، تمام با لباس رسمی که تازه برایشان ترتیب داده ایم آمده بودند.

ترتیب ورود معاون اینست که: صبح زود امیر نویان می رود آن طرف رودخانه «آجی» به قدر نیم فرسنگ هم از رود «آجی» می گذرند. آنجا (تَرَن) می رسد، قنسول

۱- در روسیه تزاری رسم این بود که همیشه یکی از شاهزادگان بزرگ به عنوان جانشین امپراتور بر ارتش مستقر در قفقاز فرماندهی می کرد.